

نژدیکی ارومیه در روستایی بنام "آمبه" قبری وجود دارد که اهالی محل آن را "مزار مادر زرتشت" می‌دانند. برخی از علمای تاریخ نگار نیز شهر "شیز" (تخت سلیمان کنونی که آتشکده آذربگشتب نیز در آنجا واقع بوده) را زادگاه زرتشت دانسته‌اند.

مورخانی چون زکریای قزوینی، حمدالله مستوفی، پور داود و ویلیامز جکسن معتقدند که زرتشت از ارومیه و یا شیز به ساوالان (سبلان) رفته، آنجا به تبلیغ پرداخته و کتاب اوستای خود را نیز در همانجا پدید آورده است. از اینرو نیز پور داود این کوه را "طورسینای" زرتشتیان می‌خواند.

علاوه بر مراتب فوق، موارد زیر نیز مؤید آنست که زرتشت از آذربایجان برخاسته، همانجا به تبلیغ پرداخته، کتاب خود را پدید آورده و سرانجام نیز در همانجا کشته شده است.

۱- پس از اسکندر در دوران استیلای یونانیان بر ایران آیین زرتشت در خاستگاه خود یعنی در آذربایجان حفظ شد، نه در آسیای میانه (بلغ و خوارزم)
۲- آتشکده "آذربگشتب" که کعبه زرتشتیگری بود در شهر شیز آذربایجان واقع بود و خرابه‌های آن تا امروز باقی است.

۳- هنوز نیز در نقاط مختلف آذربایجان کول تپه‌های (تپه‌های خاکستری) بسیاری وجود دارد که بازمانده آتشگاه‌هاست.

۴- شهر شیز و آتشکده آذربگشتب آن در دوران ساسانیان زیارتگاه همه زرتشتیان و حتی شاهان ساسانی بود و رفتن شاهان ساسانی به آتشکده مزبور و نذر و نیازشان در تاریخ معروف است.

۵- در نقاط مختلف آذربایجان بازمانده‌های آتشگاه‌های زرتشتی وجود دارند که برخی از آنها نیز مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است، لیکن در آسیای میانه نه چنین آثاری وجود دارد و نه نامی از آن‌ها در تاریخ باقی است.

آسیای میانه زادگاه زرتشت؟

پژوهشگرانی چون ارنسکی معتقدند که زرتشت در اوایل هزاره اول قبل از میلاد نه در آذربایجان، بلکه در آسیای میانه در بلخ و خوارزم ظهر و احتمالاً اوستا را نیز به زبان فارسی باستان تدوین کرده است. چراکه به زعم آنان در اوایل هزاره اول قبل از میلاد در آذربایجان و بطور کلی در غرب ایران اقوام هند و اروپایی حضور نداشتند و برای پدید آمدن اوستا به لحاظ لسانی در آنجا شرایط و زمینه‌های لازم موجود نبود، حال اینکه در آسیای میانه بسیار پیش از این دوران اقوام هند و اروپایی سکونت داشتند و از اینرو نیز در آنجا برای پدید آمدن اوستا بستر

فرهنگی مناسب فراهم بود.

در رابطه با این نظریه ارنسکی باید گفت که اولاً در آمدن آریاییان به آسیای میانه و استقرارشان در آن ناحیه چنانکه وی تصور می‌نماید نبوده است. ثانیاً اقوام هند و اروپایی نه در آن زمان و نه پس از آن عهد هرگز در آذربایجان ساکنان اصلی نبوده و نیستند. بعلاوه این محققان به عمد و یا من غیر عمد این مطلب را نادیده می‌گیرند که "گاثا"‌ها که قدیمی‌ترین ترین بخش اوستا هستند، از سوی شخص زرتشت و بزیان خود وی - یعنی به زیان التصاقی اهالی آذربایجان آن عهد - سروده شده، نه به زبان پارسی باستان.

به نوشته همین محققان در گاثاها از مبارزه و نبرد با قبایل کوچرو سخن رفته است و این موضوع با سکایان که آن هنگام در آسیای میانه می‌زیسته‌اند مربوط بوده است. لیکن محققان مزبور این مطلب را نادیده می‌گیرند که پس از کشته شدن خشتریتی در نبرد با سکایان، آنان مدت ۲۸ سال در آذربایجان و ماد مرکزی قدرت را بدست گرفته‌اند و اشاره به نبرد با قبایل کوچرو در گاثاها انعکاسی از همین نبردهای مادی‌ها و سکایان است.

بعلاوه چنانکه دانشمند تاریخ نگار "بلنیتسکی" نیز می‌گوید اولاً در هیچکدام از حفاریهای باستانشناسی که در آسیای میانه انجام شده اثری که بازمانده آتشگاهی باشد کشف نشده ثانیاً در زیان و تاریخ و ادبیات اقوام آسیای میانه نیز هیچ اشاره‌ای به آیین زرتشت وجود ندارد در صورتی که در تیجه حفاریها در این منطقه آثاری (معابدی) متعلق به دیگر مذاهب کشف شده است. بنابراین آسیای میانه خاستگاه زرتشتیگری نبوده است.

مغان

مغان یکی از طوایف ماد مرکزی بودند که برخی، آنها را بر آمده از آسیای میانه و التصاقی زبان و تورانی می‌دانند. در دورانی که نطفه‌های آیین زرتشت در میان اقوام و طوایف آذربایجان باستان پدید آمد مغان تصدی اجرای مراسم دینی را در دست داشتند و به بیان صحیح تر کاهن بودند. آنان بمرور این مسؤولیت را شغل و پیشه خویش ساخته و به نفوذ و قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگی دست یافته و دولتی در دولت بوجود آورده بودند.

بدینسان مغان اگر چه در اوایل فقط یک طایفه و قبیله بودند، لیکن به یک قشر اجتماعی مقتدر و با نفوذ و همدمست حکومت تبدیل شدند. حتی اگر مغان را یک طایفه نیز بدانیم، بی تردید نه همه اعضای این طایفه بلکه حداقل اینکه مردان و بزرگان خاندان‌ها مغ بـه شمار می‌رفتند.

در این خصوص منطقی‌ترین نظر را هرودوت بیان داشته است. وی می‌نویسد: «مغان

معتقدات مذهبی و مراسم دینی خاصی دارند و پارسیان و مادیها کاها نخویش را از میان افراد آن قیله انتخاب می‌کنند»^(۱).

عدم وجود واژه مغ در اوستا نیز مؤید آنست که معان به عنوان رهبران دینی، در بد و پدید آمدن این کتاب وجود نداشته‌اند و بعدها بتدریج تصدی این امر را بدست گرفته نفوذ خویش را بر مردم عادی و حتی بر دولت تحمیل کرده‌اند. حتی به نوشته هرودوت پس از کشته شدن گثومات بدست داریوش، پارس‌ها به همراه داریوش با شمشیرهای آهیخته، یک روز تا شامگاه معان را کشتند و این روز بعدها در میان پارسیان به نام "روز مغ کشان" معروف گشته و در این روز معان از خانه خویش بیرون نمی‌آمدند.

معان حتی در زندگی عادی مردم نیز بیش از دولت نفوذ داشتند. آنان به خصوص در دوران ساسانی غیر از اجرای مراسم دینی، اموری چون قضاوت در اختلافات میان مردم، ثبت اسامی نوزادانی که متولد می‌شدند، پیشگویی، تعبیرخواب، و وعظ و غیره را به انحصار خویش در آورده بودند. در عین حال آنان با اخذ جرایم دینی و جمع آوری صدقات و یک دهم در آمد و با بدست آوردن درآمد املاک بسیار آتشکده‌ها، امکانات بی‌پایان و وسیع مادی را در دست خویش متمرکز ساخته و به لحاظ اقتصادی نیز بر مردم و دولت تسلط یافته بودند.

آکاسیاس یونانی که در اواخر عهد ساسانیان می‌زیسته مذکور می‌گردد که معان در ایران اختیار مردم را از روزی که متولد می‌شوند تا روز مرگ آنها در دست دارند. وی می‌نویسد: «عموم مردمان، معان را مقدس شمرده، احترام می‌کردند. امور عامه خلق بر طبق نصائح و موافق پیش‌بینی معان ترتیب و تمثیلت می‌گرفت و مخصوصاً در دعاوی اشخاص دقت می‌کردند و با نهایت مواضعیت جریان وقایع را مد نظر گرفته، فتوی می‌دادند و ظاهراً هیچ چیزی را مردمان درست و قانونی نمی‌دانستند مگر آن که به تصدیق مغی رسیده باشد»^(۲).

معان بخصوص در عهد ساسانیان در ایران اقتدار جامعه را به لحاظ سیاسی و اقتصادی در دست خویش متمرکز ساخته بودند.

چنانکه در جای خود گفتیم، اوستا از سوی یک نفر و در یک زمان و مکان واحد پدید نیامده است. "گاثاها" که متقدم‌ترین بخش اوستا می‌باشد توسط خود زرتشت سروده شده و بوسیله معان سینه به سینه نقل گردیده و سرانجام در دوران برخی پادشاهان کتابت یافته‌اند. دانسته است که کوروش، سپیتماه - بزرگترین مغ زرتشتیان که به ظن قوی همان زرتشت بوده - را کشت. کوروش به رغم اینکه خود و پدر و جدش هم رهبر سیاسی و هم پیشوای دینی

پارسیان بودند، آیین زرتشت را آیین رسمی دولت ننمود. در طول دوران حکومت هخامنشیان نیز این آیین، تبدیل به آیین رسمی نشد. کریستین سن قید نموده است که در زمان داریوش و خشایارشا قوم ماد زرتشتی بودند ولی پارسیان نه.^(۱)

بدینسان این مطلب که داریوش کتاب اوستا را بر ۱۲ هزار پوست گاو در دو نسخه نوشته بود که یک نسخه آن در آرشیو دولتی نگهداری می‌شده و دیگری به گنجینه شهر شیز ارسال گردیده بود و این نسخه‌ها در زمان لشکرکشی اسکندر از میان رفته، ادعایی واهمی بوده و افسانه‌ای است بر ساخته مغان زرتشتی دوران اسلامی. چراکه این ادعا در اوایل قرن سوم پس از اسلام در کتاب چهارم "دینکرت" که به زبان پهلوی تألیف یافته مطرح شده است. بر اساس این ادعا گویا ۲۱ نسخه اوستا از سوی داریوش در دو نسخه روی پوست نویسانده شده بود که یک نسخه آن در جریان به آتش کشیده شدن تخت جمشید و نقش رستم توسط اسکندر از میان رفته و نسخه دیگر نیز که در شیز بوده گویا به یونان و اسکندریه انتقال یافته و به زبان یونانی ترجمه شده است. در حالیکه اولاً داریوش خود قاتل مغان بود و ثانیاً تاکنون در هیچ منبعی حتی نامی از این ترجمه یونانی اوستا برده نشده است. لیکن برخی اشخاص اوهام پرست، چنین افسانه‌هایی را واقعیت پنداشته و با آب و تاب تمام مدعی هستند که اوستا اگر باقی می‌ماند امروز برابر هزار کتاب می‌بود. در حالیکه از نوشهای مورخان یونانی و رومی همان ایام بوضوح ملاحظه می‌گردد که کیش زرتشتی در زمان هخامنشیان گرچه میان مادی‌ها تقریباً عمومیت و رسمیت داشت، لیکن در دیگر نواحی ایران از جمله میان پارسیان هنوز عمومیت نیافته بود و آنان هنوز به نوعی مزدای پرستی که متفاوت از زرتشتیگری بود اعتقاد داشتند. بعلاوه واقعیات تاریخی زیر نیز مؤید آنست که هخامنشیان از آیین زرتشتی پیروی نمی‌کردند:

۱- بطور کلی در کتبه‌های هخامنشی از جمله در سنگ نبشته‌های داریوش نه تنها نامی از زرتشت برده نشده، بلکه همراه با نام اهورا مزدا از خدایان دیگری نیز نام برده شده است. این امر مؤید آنست که آنان علاوه بر اهورا مزدای آیین زرتشتی خدایان دیگری را نیز می‌پرستیدند.

۲- ائشیل (ائسخیل) از شعراء، هرودوت و گزنهون از مورخان یونان باستان در آثار خویش بوضوح پارسیان را پرستندگان خدایان گوناگون توصیف کرده‌اند.

۳- در نتیجه حفاری‌های باستان‌شناسی، بطور قطع روشن شده است که هخامنشیان مردگان خود را دفن نموده و برای شاهان خویش مقبره ساخته (مانند مقبره کوروش)^(۲) و در مراسم

۱- ر.ک، رئیس‌نیا، همان، ج ۲، ص ۷۹۴

۲- این نه یک مقبره حقیقی بلکه یک مقبره نمادین است، زیرا کوروش در نبرد با ملکه تومیریس در شمال رود ارس کشته شد.

تدفعین، اسب قربانی می‌کرده‌اند. موارد مذکور با باورهای دینی زرتشتی منافات داشته و حاکمی از آن است که هخامنشیان تا پایان دوران حاکمیت خوش به صورت رسمی از آیین زرتشتی پیروی نمی‌کردند.

﴿زُوْقَشْتُ درْكَجا وَ چَهْ زَمَانِي مَتَولَّدٌ شَدَهُ أَسْتُ؟﴾

متن اوستا مؤید آن است که بخش مهمی از حوادث مورد اشاره آن، در قلمرو چیزست (دریاچه ارومیه) و دریای "فراخ کرت" یعنی به هر حال در جغرافیای آذربایجان کنونی روی داده است.

می‌دانیم که آیین اسلام گرچه در سرزمین‌های مختلف انتشار یافته، لیکن قرآن مجید که پایه و اساس این آیین به شمار می‌رود با مکه و مدینه و زندگی اعراب ۱۴۰۰ پیش مرتبط می‌باشد. این امر نیز ایجاد می‌نمود که حضرت محمد (ص)، خود از اعراب مکه باشد.

از آنجا که قران مجید در عربستان، میان اعراب و برای آنان نازل شده به جز عربی، نمی‌توانست به زبان دیگری باشد و این موضوع در قران به کرات و بصراحة قید شده است. به عنوان مثال در آیه‌های ۲۰۰ و ۱۹۹ سوره "الشعراء" می‌فرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ، مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» یعنی «اگر آن را (قرآن را) بر بعض مردم عجم (غیر عرب) فرو می‌فرستادیم و پیامبر (به زبان عربی) بر آنان قرائت می‌کرد، آنان ایمان نمی‌آوردن». بدون تردید به این دلیل که اگر به زبان آنان نمی‌بود، آن را در نمی‌یافشند.

در آیه ششم سوره "الشوری" می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ الْقَرْبَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» یعنی «همچنین وحی کردیم به تو قرانی به زبان عربی، تا بترسانی مردم ام القری (مکه) را و کسانی را که پیرامون آند». بنابر این از آنجا که قران برای اعراب مکه و اطراف آن نازل شده، به زبان عربی است.

با توجه به اینکه بخش مهمی از حوادث مورد اشاره در اوستا، در اراضی همدان - آذربایجان باستان روی داده است، می‌توان گفت که، زرتشت آذربایجانی بوده و گاثاها از سوی او، خطاب به اهالی مانا - ماد و برای هدایت و دعوت آنان به راه راست، نیکبختی و سعادت سروده شده ولذا ممکن نبود که جز زبان التصاقی اهالی مانا - ماد به زبان دیگری باشد و گرنه مردم آن را در نمی‌یافشند.

ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ هجری قمری) علاوه بر آثار دوران ساسانی با آثار تاریخی هند، روم و یونان قدیم نیز آشنایی داشته، از این‌رو نیز نوشته‌های بیرونی به رغم اینکه افسانه‌های بر ساخته ساسانیان در آن‌ها اندک نیست به لحاظ اطلاعاتی که وی درباره مسائل

شرق باستان از مورخان قدیم نقل می‌کند حائز اهمیت است. او می‌نویسد: «زرداشت بن سفید تومان الاذر بایجانی، من نسل منوشهر الملک و اهل بیوتات موقعان و اعیانها و اشرافها»^(۱) یعنی زرتشت پسر سفید تومان (سپتیامه.م) آذربایجانی است، از نسل منوچهر شاه و از اهالی روستاهای مغان و از اعیان و اشراف آنچاست.

انتساب زرتشت به منوچهر شاه، بدون تردید افسانه‌ای است که در دوران ساسانی پرداخته شده، چراکه منوچهر یکی از شاهان سلسله افسانه‌ای پیشدادی پارسیان است.

ابوریحان پس از این که با استفاده از منابع ساسانی درباره زمان زندگی زرتشت و آیین او سخن می‌راند، نظریات مورخان عرب، رومی و یونانی را درباره زرتشت چنین بیان می‌کند:

«... و قد زعم العبرانيون ان زرادشت من تلامذة الياس النبی ... و زعم الروم انه كان من الموصل ولعلهم اضافوا في هذا القول حدود آذربایجان الى حدود موصل. وزعمت اليونانية... انه كان لفيثا غورث تلميذان، يقال لاحدهما "فلايوس" وللآخر "فيلوكوس" فاما "فلايوس"، فانه صار الى بلاد هند... و اما "فيلوكوس"، فانه صار الى بابل، فلقيه "وارطوش" المعروف بزرادشت بن بو كشسب المشهور بسفید تومان و اخذ منه المذهب. فلما مات "فيلوكوس" دخل زرادشت جبل سبلان و مكث فيه سنين، حتى لفق كتابه...»^(۲) (عبریان گمان دارند که، زرتشت از شاگردان الیاس پیامبر بود... رومیان بر آئند که او از موصل بود. شاید آنان با این عبارات موصل را به سرحدات آذربایجان افزوده‌اند (حدود آذربایجان را تا موصل گسترش داده‌اند). و اما یونانیان بر آئند که، فیثاغورث دو شاگرد داشته، که نام یکی "فلايوس" و دیگری "فيلوكوس" بوده است. فلايوس به سرزمین هند رفت، ولی فيلاکوس به بابل رفت و در آنجا زرتشت معروف پسر "پور گشسب" که به سفید تومان شهرت داشت، از او مذهب آموخت. پس از مرگ فيلوکوس زرتشت به کوه سبلان رفت و چند سالی در آنجا ماند تا سرانجام کتاب خود را تدوین نمود).

ابوریحان پس از اشاره به نظر علماء و ملت‌های مختلف در مورد زرتشت و خاستگاه او، نظر قطعی خود را در این خصوص چنین بیان می‌دارد: «والصحيح انه كان من آذربایجان، دليل هذا هو ما حكينا عنه...»^(۳) یعنی (و صحیح این است که او از آذربایجان بود و دلیلش نیز چیزهایی است که در این مورد بیان کردیم...).

بنابراین بنظر بیرونی زرتشت آذربایجانی بوده است، ولی از کجای آذربایجان؟ محققان در

این مورد نظرات گوناگونی دارد:

۱- برخی زادگاه زرتشت را شهر کنونی ارومیه و یا حومه دریاچه ارومیه می‌دانند.

۲- برخی خانواده زرتشت را از سواحل رود "درج" و یا "درجا" (دریای کنونی) که از ساوالان سرچشمه گرفته و به رود ارس می‌پیوندد - یعنی از مغان و یا در مقیاس وسیعتر از ناحیه میان کوه ساوالان و دریاچه ارومیه - می‌دانند.

۳- برخی نیز خاستگاه او را "ری" می‌دانند و این محققان دو دسته‌اند:

الف) برخی معتقدند که در گذشته قلمرو آذربایجان وسیع‌تر و ناحیه "ری" را نیز شامل بوده است، لیکن بعدها در نتیجه فشار آریانیان از وسعت آن کاسته شده و ری بیرون از قلمرو آذربایجان مانده است.^(۱)

ب) بعضی نیز برایند که در قدیم شهر دیگری بدین اسم (ری) در آذربایجان وجود داشته که بعدها از میان رفته است.

برغم نظر هر دو گروه مزبور باید دانست که اراضی "ری" در زمان زرتشت جزو قلمرو ماد مرکزی بود و اهالی آن از اخلاق گوتیان و لولویان و التصاقی زیان بودند و امروز نیز غالب اهالی این ناحیه بخصوص روستاهای آن همچون اهالی اطراف همدان، به لهجه‌ای از زبان ترکی آذری تکلم می‌کنند.

۴- چنانچه پیشتر دیدیم بنظر مورخان رومی زرتشت از شهر موصل (نژدیک نینوا) بوده است. بنظر بیرونی این عقیده مورخان رومی از آنجا ناشی شده است که آنان حدود آذربایجان را گسترش داده و شامل "موصل" نیز ساخته‌اند.

نظر مذکور مورخان رومی از این حقیقت تاریخی نشأت یافته که در زمان زرتشت و پیش از وی در هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد اسلاف مادی‌ها و ماننایان یعنی گوتیان و لولویان در اراضی کنونی اردبیل، سلیمانیه، کركوک و نواحی غربی‌تر می‌زیستند و در واقع اراضی مزبور نیز بخشی از سرزمین این اقوام بود. بخصوص که کیاکسار پس از اضمحلال دولت آشور، نواحی مورد اشاره را ضمیمه امپراتوری ماد ساخت. اینکه ری و یا موصل بخشی از قلمرو آذربایجان بوده و این موضوع از سوی مورخان، با خاستگاه و تاریخ ولادت زرتشت ربط داده شده، مؤید واقعیتی است که بیرونی گرچه چیزی درباره آن ننوشته، لیکن آن را احساس نموده است. واقعیت آن است که ولادت زرتشت در آذربایجان مصادف با دورانی بوده که از یک سو اراضی ری بخشی از قلمرو ماد مرکزی بود و از سوی دیگر موصل - که نژدیک نینوا پایتخت آشور بود

- به صورت بخشی از اراضی دولت ماد در آمده بود. این ایام نیز مصادف با اواسط عمر امپراتوری ماد و تسخیر نینوا از سوی کیاکسار و اضمحلال دولت آشور بوده است. ما نیز در صفحات پیشین، تاریخ تقریبی تولد زرتشت را مقارن همین دوره ذکر کردیم. بنابراین عقیده بیرونی درباره خاستگاه و زمان تولد زرتشت درست و مطابق با واقعیّات تاریخی است.

و.ب. هنینگ نیز متذکر میشود که زرتشتیان دوران ساسانی «مبدأ تاریخ جهان» را با ظهور زرتشت مقارن می‌شمردند (آنان این سال را ۳۱۲ ق.م می‌دانستند و خبر نداشتند که این تاریخ «مبدأ تاریخی سلوکیان» بوده است) آنان در عین حال ظهور زرتشت را ۲۵۸ سال پیش از اسکندر می‌دانستند. هنینگ این تاریخ را تأیید می‌کند و براستی نیز این تاریخ صحیح است، هرچند که وی سال آن را دقیقاً تعیین نکرده است. زیرا اگر سال حمله اسکندر را به ایران ۳۳۱ ق.م بدانیم، ظهور زرتشت $589 = 331 + 258$ است. یعنی ظهور زرتشت مقارن با چند سالی پیش از حکومت آستیاک (۵۵۰-۵۸۵ ق.م) است. یعنی ظهور زرتشت مقارن با دوران پادشاهی آستیاک بوده که پیشتر توضیح داده ایم. ام دیاکونوف نیز این مطلب را تأیید کرده است.^(۱)

زبان اصلی گاثاها

می‌توان گفت که همه پژوهندگان تاریخ باستان معتقدند که تنها بخش گاثاهای اوستا از سوی خود زرتشت تحریر یافته و یا به ظن اقوی سروده شده و دیگر بخش‌های آن در طول اعصار از سوی معان زرتشتی افزوده شده است. در اینصورت گاثاها به چه زبانی بوده‌اند؟ بدون تردید این زبان، زبان مادری زرتشت یعنی زبانی بوده که ماننایان و مادیها در آن عهد به آن تکلم می‌کرده‌اند و با زبان ایلامی قرابت داشته است.

حضرت محمد (ص) رسالت و دستورات آسمانی خویش را جز عربی به چه زبان دیگری می‌توانست بر توده‌های عرب که فقط زبان عربی می‌دانستند ابلاغ نماید. اگر آن حضرت رسالت خویش را به زبانی غیر از عربی ابلاغ می‌کرد آیا نتیجه مطلوب بدست می‌آورد؟ زبان برای آن حضرت و همینطور برای زرتشت در آن عهد یک وسیله بود نه هدف. بدون شک اگر در عهد زرتشت زبان اهالی آذربایجان چنانکه برخی مدعی هستند فارسی می‌بود در آنصورت دیگر نیازی به ترجمه اوستا به زبان فارسی در عهد ساسانیان وجود نداشت. بنابراین زبان نخستین اوستا و در درجه نخست زبان گاثاها پارسی باستان و یا به هر حال زبانی هند و اروپایی نبوده

است. بعلاوه این زیان مسلماً زیانی بوده که اهالی آذربایجان و همدان در آن عهد بدان تکلم می‌کرده‌اند و یا دست کم آن را می‌فهمیده‌اند و گرنه اهالی این سرزمین در آن عهد چگونه می‌توانستند اندیشه‌ها و اصول دینی زرتشت را درک کرده و به او ایمان آورند؟!

این که از زمان ساسانیان تاکنون هیچ زیانشناس و تاریخ نگاری قادر به بازخوانی گاثاها نشده و هیچ پژوهشگری موفق به ترجمه کامل و درست آنها نگشته، خود دلیل روشنی است براینکه زیان گاثاها نه پارسی باستان بلکه زبان ماننایی آن عهد بوده است^(۱) چنانکه به نظر ام دیاکونوف، به تعداد مترجمان، گاهه‌های گوناگون و مختلف وجود دارد. یعنی هیچکدام از این ترجمه‌ها با دیگری موافق و مطابق نیست. زیرا هر محققی بدلیل عدم درک زبان گاثاها آنها را به میل خود ترجمه و تفسیر نموده است. به عبارت ساده‌تر هیچ محققی تاکنون زیان گاثاها را درک نکرده و لذا باید گفت که گاثاها قابل فهم نبوده‌اند. چراکه زبان گاثاها نه پارسی باستان بلکه زبان ماننایی است. دیاکونوف این موضوع را چنین بیان کرده است:

«اما راجع به مفهوم و مضامون خود گاهه‌ها عجالة به طور مشخص از آن نمی‌توان سخن گفت چون در طریق فهم گاهه‌ها هنوز فرنگها از کمال مقصود دور هستیم، هر معبری از علمای دینی عهد ساسانیان گرفته تا دانشمندان فقه‌اللغة معاصر ما - گاهه‌ها را به میل خود ترجمه می‌کند و مضامونی را که خود مایل می‌باشد برای آن کتاب قائل است. ولی تاکنون هیچ کدام از ایشان موفق به درک درست مفهوم آن نگشته‌اند. کریستیان بارتولومه که یکی از بزرگترین دانشمندان غربی آشنا به فقه‌اللغة ایرانی می‌باشد چنین می‌نویسد: "بدون اغراق می‌توان گفت که گاهه‌ها دشوارترین بخش فقه‌اللغة هند و اروپایی را تشکیل می‌دهند." ترجمه‌ای که خود وی از گاهه‌ها در سینی کهولت به عمل آورده دارای نقیصه‌ای است به این معنی که مترجم می‌خواهد آن مواعظ و دعاهای عهد بسیار کهن را به صورت آثار فلسفه تاریک ایدآلیستی آلمانی معرفی کند. می‌توان صراحتاً گفت که اکنون به تعداد مترجمان گاهه‌های گوناگون و مختلف وجود دارد. یکی از محققان جدید فقط قریب بیست درصد از قطعات گاهه‌ها را به قدر کفاف قابل فهم می‌داند»^(۲).

فهم و بازخوانی دقیق و درست گاثاها تنها موكول به شناخت کامل زبان ماننایی - مادی و قرائت متون ایلامی است. بنابراین زبان اصلی گاثاها بی‌شك یکی از زبانهای التصاقی رایج در

۱- نسخه موجود اوستا در واقع ترجمه‌ای از متن اصلی کهن آن است که به زبان ترکی باستان بوده. عناصر تورانی بیشماری که در آن وجود دارد برای اثبات این مدعای کافی است. ر.ک. ناغیللا را دوئن تاریخ، علی عیسی نیجات، باکی

آذربایجان آن عهد یعنی گوتیایی، لولویایی، ماننایی، هوریانی و یا زبانی بوده است که از تلفیق و آمیزش زبان‌های مذکور پدید آمده بود.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «...و جاء بكتاب يسمونه "ابستا" و هو على لغة مخالف للغات جميع الامم». «(زرتشت م) كتابی آورد که "ابستا" خوانده می‌شد و آن به زبانی متفاوت از زبان همه امت‌ها بود»^(۱).

اکنون باید دید که مقصود از زبانی که در عهد مادها متفاوت از زبان همه امت‌ها بوده چیست؟ در بحث‌های پیشین گفتیم که پیش از در آمدن آریاییان به این منطقه، فقط اقوام آسیانی و سامی در این ناحیه سکونت داشته‌اند. در آن ایام در قلمرو آذربایجان فقط اقوام آسیانیک یعنی گوتیان، لولویان، اورارتومیان، هوریان، و ... ساکن بوده‌اند.

از آنجاکه در منابع ساسانی در ارتباط با ادوار باستان این منطقه تنها به زبان فارسی و السنه سامی اشاره شده، لذا مورخان اسلامی از جمله ابوریحان بیرونی جز زبان‌های مذکور، زبان نوع سومی را که مربوط به دوران باستان منطقه باشد نمی‌شناختند. مورخان اسلامی از وجود زبان‌های التصاقی در ادوار باستان در این منطقه آگاهی نداشتند. با این وصف، زبان گاثاها که سروده یا کتابت یافته از سوی زرتشت بودند زبانی التصاقی بوده است و جز این نیز نمی‌توان تصوری دیگر داشت.

مسئله دیگر اینکه ابوریحان بیرونی که در اصل ریاضی دان و فیلسوف بود زبان‌های عربی و فارسی و زبان‌هایی را که بالسنہ مزبور قرابت داشتند می‌دانسته و یا لااقل قادر به تشخیص ریشه آنها بود. علاوه بر این وی خود اهل خوارزم و ترک بود و از آنجاکه در دربار محمود غزنوی بود بدون تردید با زبان‌های ترکی ادبی آسیای میانه آن عصر آشنا بوده است. بنابراین مقصود ابوریحان از «زبانی که متفاوت از زبان همه اقوام بود» مسلماً همان زبان اقوام مادی - ماننایی یعنی زبان مادری زرتشت بوده است. چراکه او با زبان‌های عربی، فارسی، سانسکریت و ترکی عصر خویش و بدون شک با شاخه‌های گوناگون این زبانها نیز تا اندازه‌ای آشنا بوده و یا قادر به تشخیص آنها بوده است. لیکن از آنجاکه وی اساساً ریاضی دان و فیلسوف بود و پژوهشی در زبان‌های اقوام التصاقی زبان عهد زرتشت ننموده بود، لذا وی از اوضاع و زبان قلمرو همدان و آذربایجان در عهد زرتشت اطلاعی نداشت و از آنجاکه آثار بازمانده از این اقوام التصاقی زبان به خط میخی بود بازخوانی آنها در زمان ابوریحان برای محققان دشوار و حتی غیر ممکن بود. بنظر می‌رسد که ابوریحان از نوشته اصطخری (وفات ۳۴۶ هجری قمری) درباره زبان‌های

خوزی آگاهی داشته یعنی او با کتاب "المسالک والممالک" اصطخری آشنا بوده است.^(۱)

۱- پیشتر گفته شد که اصطخری در "المسالک والممالک" می‌نویسد: خوزستانیان به جز فارسی و عربی زبان دیگر دارند که خوزی خوانده می‌شود و آن نه عبرانی، نه سریانی (آشوری) و نه فارسی است. [متترجم]

علم و هنر

اطلاعات ما درباره سطح علم و هنر در ماد اندک است. آثار و مدارک مربوطه یا به عمد از میان برده شده، یا در گذر زمان دستخوش چپاول و نابودی گشته و یا در دل خاک مدفون است. بدون تردید نقاط مختلف آذربایجان، همدان و ماد مرکزی، بخشی از این آثار را در سینه خود نهان داشته‌اند.

آثاری که حکایت از سطح علم و هنر دولت ماد دارد اندک است، لیکن آثاری که روشنگر سطح علم و هنر دوران ماننایی است تا اندازه‌ای در دست است. از این آثار می‌توان اطلاعاتی نیز، درباره دانش و هنر قوم ماد در دوران قوام دولت ماد بدست آورد. در این خصوص همچنین می‌توان اطلاعاتی نیز از آثار مکشوفه در تپه مارلیک بدست آورد.

مع‌هذا حفاری‌های اندک انجام شده در برخی تپه‌های قلمرو ماد مرکزی بعضی آثار مربوط به تمدن‌های ماد - در دوران قوام این دولت - و گوتی و لولوبی را آشکار ساخته است.

آثاری که در سال ۱۳۵۰ شمسی در تیجه حفاری‌های انجام شده در تپه مارلیک کشف شده و نیز گنجینه‌های مکشوفه از تپه گیان (ناحیه نهاؤند) تپه سیلک (نزدیک کاشان) تپه حصار (در اراضی دامغان) و همچنین تپه‌های زیویه، حسنلو و گوی تپه در جنوب‌غربی دریاچه ارومیه و یانیق تپه در حومه تبریز مؤید آنست که ماننایان و مادی‌ها دارای هنری متعالی بوده‌اند. این آثار به سده‌های نهم و هشتم ق.م. یعنی اندکی پیش از برآمدن دولت‌های ماننا و ماد مربوط می‌باشند. گرچه تأثیر تمدن آشوری، اورارتی و دیگر تمدن‌های آن عهد در این آثار مشهود است لیکن این آثار اساساً متعلق به اقوام ماننایی - مادی است. ارتباط و همسانی‌های موجود میان این آثار با تمدن‌های آشوری و اورارتی، نتیجه انتقال اجباری استادکاران و صنعتگران و پیشهوران ماننایی به شهرهای آشور و اورارت در لشکرکشی‌هایی است که پیشتر بدانها اشاره شد. یعنی شاهان آشوری و اورارتی، معماران و صنعتگران و ... ماننایی را در جنگها به اسارت گرفته، به سرزمین خود انتقال می‌دادند و در بنای کاخ و پرستشگاه وابنیه از هنر آنان استفاده می‌کردند و بدینسان در آثار هنری که در آن سرزمینها بوجود می‌آمد طبیعتاً همسانی و مشابهت‌هایی با هنر ماننایی پدیدار می‌شد.

با این وجود آثار صنعتگران ماننایی با ویژگی‌هایی ممتاز می‌گشت. این ویژگی عبارت از وجود برخی تصاویر عجیب در بعضی از آثار بود. استادکاران ماننایی حیوانات را بصورت خمیده و مینیاتور مانند و موجوداتی تخیلی و افسانه‌ای نقش کرده بر روی اشیاء، اشکال هندسی دقیق نقر می‌نمودند. دو ظرف منقوش بدست آمده از تپه سیلک از این نظر شایان توجه

است. به غیر از اشکال خمیده حیوانات، در این ظروف اشکال زیبای هندسی، تقسیمات و نقش‌هایی وجود دارند که به لحاظ ریاضی شایان توجه‌اند.

نمونه‌هایی از آثار ساخته شده به این سبک در دشت‌های اسکیت نیز بدست آمده که متعلق به سده ششم ق.م است. اشکال حیوانات بر روی سینه بندی که ذیلاً بدان اشاره خواهد شد نیز نمونه‌ای از این سبک می‌باشد. شباهت نقش‌های آثار مکشوفه از دشت اسکیت با ظروف بدست آمده از تپه سیلک امری طبیعی است، چرا که منشاء قومی اقوام ماننا - ماد و اسکیت یکی است. در عین حال کشف گورپشته اسکیتی در جنوب‌غربی دریاچه ارومیه نیز مارا مجاز به ارائه این نظر می‌سازد که آثار بدست آمده از ماد مرکزی ضمناً می‌تواند با اسکیت‌ها نیز مربوط باشد. بدین معنی که گرچه اسکیت‌ها اساساً در سده هفتم ق.م به اراضی آذربایجان کنونی در آمده‌اند، لیکن برخی از قبایل و طوایف اسکیتی از سده‌های دهم و نهم ق.م نه تنها در جغرافیای آذربایجان کنونی و ماننا آن عهد، بلکه در قلمرو ماد مرکزی یعنی اراضی میان همدان، اسدآباد، قم، ری، کرانه‌های خزر، قزوین و زنجان کنونی نیز مستقر گشته‌اند. به غیر از دریاچه ارومیه در دیگر نقاط آذربایجان نیز آثار و گورپشته‌های متعلق به اسکیت‌ها بدست آمده که از آن جمله است گورپشته‌ای احاطه شده با چند گور دیگر که در مجید تپه، چهار کیلومتری شرق کوه زندان نزدیک تخت سلیمان کشف شده است.

قسمت خارجی ریتون سفالی بدست آمده از زیویه با ظرافتی بسیار به شکل کله قوج ساخته شده و شاخ‌ها، گوش‌ها، دست‌ها، چشم‌ها، پیشانی و دهان آن در نهایت دقت و ظرافت پرداخته شده است. این نیز مؤید آن است که در میان ماننا - مادیها در این زمینه هنرمندان ماهری وجود داشته‌اند که در دوران مورد بحث توسط شاهان آشوری و اورارتی به آن کشورها و در دوران متأخرتر نیز از سوی شاهان پارسی به "استخر" منتقل شده و هنر اقوام خود را به سرزمینهای مزبور انتقال داده‌اند. بر روی سینه بندی که از زیویه بدست آمده، نقوشی خیالی نقر شده که سر انسان و پاهایی شبیه پای حیوان دارند. مشابه همین نقوش بر آثار تخت جمشید و پارس نیز منقوش است که مقتبس از فرهنگ ماننا می‌باشد.

نقش‌هایی مشابه نقوش سینه بند مذکور، با سر حیوان بر روی جعبه سفالی چینی مانندی که از یک گور ایلامی متعلق به سده‌های هشتم و هفتم ق.م بدست آمده و اکنون در موزه "لور" نگهداری می‌شود وجود دارد. شباهت این نقوش با نقوش روی سینه بند بدست آمده از زیویه مؤید آنست که فرهنگ ماننا می‌باشد. با یکدیگر مربوط بوده و حتی چنان که به کرات گفته‌ایم این اقوام تحت نفوذ جو فرهنگی و هنری واحدی می‌زیسته‌اند. بنابراین هنر بکار رفته در پارس، استخر و تخت جمشید اقتباسی است از هنر ایلامی و ماننا می‌باشد.

در کله زرین پرنده‌ای که از زیویه بدست آمده چشم‌ها، دهان، منقار و دندانهای پرنده در نهایت ظرفت ساخته شده است. تمامی نقوش این اثر کنکاری است و بوضوح مؤید آن است که حکاکی بر روی فلزات که دشوارترین نوع حکاکی است در میان صنعتگران ماننایی در سطحی عالی تکامل یافته بود.

همه این خصوصیات در ده‌ها جام و اثر دیگر زرین یافته شده از تپه مارلیک نیز مشاهده می‌شود و میان آنها نه تنها شباهت بلکه همسانی کامل وجود دارد.

نقوش دوایر متعدد مرکز بر روی بشقاب بدست آمده از زیویه، فواصل یکسان نقش‌های هم اندازه، تقسیم بندی دقیق آنها، وجود تصویری ویژه در هر دایره، اشکال هندسی فوق العاده دقیق در مرکز و اطراف آن بوضوح نشان می‌دهد که، صنعتگر پدید آورنده آن، با دانش هندسه، هرچند به شکل ابتدایی آشنایی داشته است. چرا که در نظر اشکال استفاده از پرگار امری ضروری و حتمی است. بدینسان می‌توان گفت که صنعتگران ماننایی در آن عهد به ظن قوی با تقسیم دایره به 360° درجه، عدد $\pi/1416$ ، شعاع، قطر و رابطه هندسی آنها، و به طور کلی از شیوه بدست آوردن مساحت دایره و تقسیم آن به قسمت‌های دلخواه بصورت عملی و تا اندازه‌ای نیز به شکل علمی آشنایی داشتند.

پیشتر گفتم که «تقسیم شباهنگ روز به ۲۴ ساعت و هر ساعت به ۶۰ دقیقه و هر دقیقه به ۶۰ ثانیه از ابداعات سومری است»^(۱) مراتب مذکور، همه دارای ارتباطی تنگاتنگ با دانش ریاضی است. سومریان با تناسب، تصاعد هندسی، تقسیم و جداول ضرب و تقسیم، مربع اعداد و مجذور آنها آشنایی داشتند. سومریان و حتی اقوام آسیای میانه و ماننایان و مادی‌ها که همواره با این ناحیه ارتباط داشته‌اند، با چرتگه آشنا بوده‌اند. منوچهر تسلیمی در این خصوص چنین می‌نویسد: «تمام مردمان آسیای میانه از زمانهای بسیار دور با چرتگه آشنایی داشتند»^(۲) هم ایلامیان و هم ماننایان و مادیها با چرتگه و دانش ریاضیات در حدی که اشاره شد به یقین آشنا بوده‌اند.

لوازم زندگی که در ساخت آنها استفاده از محاسبات ریاضی ضرورت داشت، در میان اقوام ماننایی - مادی بطور وسیعی انتشار یافته بود بطوریکه بر روی قسمت‌های آهنی افزارهای گوناگون ارابه‌ها نیز اشکال هندسی مذکور را نقر می‌کردند. همین تأثیر و نفوذ دانش ریاضیات در آثار هنری، در نقش‌های دایره‌ای با تقسیمات دقیق منقوش برکف ظروف طلایی و نقره‌ای و

۱- تسلیمی، منوچهر، کاروان علم در شاهراه فرهنگ، دفتر یکم، تهران ۱۳۴۸، ص ۵۵

۲- تسلیمی، همانجا

مفرغی بدست آمده از تپه مارلیک نیز ملاحظه می‌گردد. تصاویر تخیلی آثار زیویه در همه آثار بدست آمده از تپه مارلیک نیز مشاهده می‌شود.

در ارتباط با موسیقی میان ماننایان - مادیها باید گفت این اقوام موسیقی ویژه‌ای داشتند که با موسیقی آسیای میانه مربوط بود و دارای آلتی شبیه ساز - که در فرهنگ همه اقوام ترک وجود داشته - بودند که روی سینه قرار داده و می‌نوختند. تصویر این آلت موسیقی و نوازنده آن بر روی قدح‌ها نقر شده است. در ارتباط با موسیقی ماننایان - مادیها ذکر این نکته را نیز لازم می‌دانیم که این اقوام، از آن جا که به لحاظ فرهنگی و هنری با سومریان و ایلامیان تحت نفوذ جوئی تقریباً واحد می‌زسته و از آنان بهره‌مند می‌شده‌اند، بی‌شك در این زمینه نیز از یافته‌های علمی آنها بهره‌مند شده‌اند. دانسته است که سومریان در زمینه موسیقی نه تنها با تناسب موسیقی آشنا بودند، بلکه خود ابداع‌کننده آن بوده‌اند. منوچهر تسليیمی در این باره می‌نویسد: «یامبليوكس می‌گويد که بابلیها تناسب را می‌دانستند، و تناسب موسیقی نیز از ابداعات آنان است»^(۱).

سومریان و ایلامیان بر آمده از آسیای میانه پیش از کشف تناسب در موسیقی بی‌شك «ساز» را نیز که آلت موسیقی طوایف باستان ترک بود، با خود آورده و به همراه ماننایان و مادیها و دیگر اقوام التصاقی زبان تکامل بخشدیده‌اند. میان نقش‌های برجسته ایلامی تصویر نوازنده‌ای نیز وجود دارد که سازی را به سینه خویش فشرده و مشغول نواختن آن است. - چنان‌که در میان ماننایان بوده و پیشتر بدان اشاره شد - این اثر که در موزه لور نگهداری می‌شود مربوط به سلسله شاهان سوکالماخ ایلامی (۱۵۵۰-۱۸۰۰ ق.م) است.

ساعت آبی

چنان‌که از سالخوردها شنیده‌ام در روستاهای محال گونشی برای تقسیم آب رودها و قنوات میان باغداران و زارعان از کاسه‌ای که زیر آن سوراخی تعییه شده بود استفاده می‌شده است.

از آنجاکه منابع آب منطقه برای آبیاری کشتزارها و باغات ناکافی بود لذا آب به بهایی نسبتاً گران معامله شده و به دقت میان مالکان تقسیم می‌شد. برای تقسیم آب، در جوار نقطه‌ای که آب رود تقسیم می‌شد و یا کنار دهانه قنات، تشیی بزرگ نهاده و آن را از آب پر ساخته سپس کاسه‌ای فلزی را که سوراخی در ته آن تعییه شده بود روی آب قرار می‌دادند. مدت زمانی که

طی آن کاسه از آب پر شده و شروع به فرو رفتن در آب می‌نمود «بیر آرپا» نامیده می‌شد، که برابر یک ساعت و دوازده دقیقه بوده است. این وسیله را ساعت آبی می‌خوانند که در تمام روستاهای دهانه‌های قنوات گونشی وجود داشت و بدون تردید در دیگر نواحی ایران نیز رایج بوده است.

ساعت آبی گرچه در تقسیم آب رودها و قنوات مورد استفاده قرار می‌گرفت لیکن برای تعیین ساعات کار و اینکه چه پاسی از شب سپری شده مناسب نبود. در این موارد برای تعیین وقت از آفتاب، سایه و ستارگان استفاده می‌گردید. معجز شیوه‌تری در شعر ساتیریک خود با عنوان "عموغلو" چنین سروده است:

اولچ کولگه‌نى گوندوز، گئجه باخ اولدوزا، آيا کافر قایران ساعاتى نئیلرسن عموغلو!!
در مصرع نخست این بیت در اوخر سده سیزده و اوایل سده چهارده شمسی که ساعت نادر بود، از دو وسیله‌ای که در روستاهای گونشی برای تعیین زمان رایج بوده سخن رفته است. یکی از آنها اندازه‌گیری سایه و دیگری نگاه کردن به ستاره و ماه در هنگام شب است.

طبیعی است که هر چه غروب نزدیکتر می‌شود، سایه نیز طویلتر می‌گردد. کارگران روز مزد برای دانستن پایان وقت کاری به هنگام عصر جلوی نور آفتاب ایستاده و سایه خود را اندازه می‌گرفتند. اگر درازای سایه‌شان به یازده پا می‌رسید با اعلام اینکه "اون بیر آیاق اولوب" دست از کار می‌کشیدند. از این روی نیز در محال گونشی و بخصوص در شبستر اصطلاح "اون بیر آیاق" بیانگر زمان خاتمه کار در عصر هنگام بود.

شب هنگام نیز برای تعیین زمان از اجرام آسمانی چون ثریا، ماه و ناهید یاری می‌جستند. آیا چنین روش‌هایی برای تعیین وقت در میان اقوام باستان شرق نزدیک نیز وجود داشته است؟ در باره وجود واحدهای تعیین زمان در میان گوتیان و لولویان، ماننایان و مادیها مدرکی در دست نیست لیکن در مورد وجود ساعت آبی میان بابلیان در نشریه شماره ۳۳ دانشسرای عالی چنین می‌خوانیم:

«اختراع ساعت آبی نیز به بابلیان نسبت داده می‌شود به احتمال زیاد این ساعت را آنان از سده هفتم ق.م به کار می‌بردند. این ساعت شامل یک ظرف آب که در ته آن سوراخی تعییه شده بود و آب از این سوراخ در ظرف دیگری که مندرج بود می‌چکید. بالا آمدن آب در ظرف دوم به وسیله یک جسم شناور که دارای یک شاخک بود و برابر درجات قرار می‌گرفت نشان داده می‌شد. به قولی در یکی از این ساعتها مقدار آبی که از مخزن می‌چکید برابر با شش قطره در ثانیه بود.

به نظر می‌رسد که ساعت آفتابی و شاخص را هم بابلیان اختراع کرده باشند. این اسباب

اندازه‌گیری زمان تا پیش از اختراع ساعت مکانیکی به کار می‌رفتند»^(۱).

بنابراین ساعت آبی در میان بابلیان و یقیناً میان سومریان و ایلامیان نیز وجود داشته است می‌توان گفت که این وسیله در میان گوتیان و لولویان و اخلاف آنان یعنی مادیان و ماننایان نیز وجود داشته و آنان این وسیله را یا خود ابداع نموده و یا از ایلامیان و سومریان اخذ کرده بودند.

صنعت

گرچه تکنولوژی بکار رفته در ساخت پیاله‌های زرین یافته شده از قافلانکو و تپه حسنلو، النگوی زرین و پیاله سفالی به شکل کله گوسفنده بودست آمده از زیویه و دیگر آثاری از این دست که از قلمرو ماد - ماننا بدست آمده اساساً مرتبط با هنر است لیکن این آثار به هر روی نمونه‌هایی از تولیدات صنعتی هستند. در میان این آثار تاریخی، نمونه‌هایی وجود دارند که به شیوهٔ ریخته، تراشکاری و چکش خواری ساخته شده‌اند.

در نخستین لشکرکشی آشور ناسیراپال دوم شاه آشور به سال ۸۸۳ ق.م به ماننا اهالی "گیلان" برای در امان ماندن از غارت، هدایایی شامل رمه‌های اسب، طلا، نقره، مس، قلع و مقدار زیادی ظروف مفرغی تقدیم او کردند. وی در سومین لشکرکشی خود به سال ۸۸۰ ق.م در قلمرو امیر نشین آمشکا Ameka و دژهای پیرامون آن واقع در دره شعبه‌های شمالی رود دیاله در نزدیکی ماد مرکزی لوازم زینتی، ظروف مفرغی و خلاصه ثروتی بیکران به یغما بردا. همچنین وی در جریان همین لشکرکشی خود از ناحیه‌ای بنام "سپیرمن" واقع در ماد مرکزی هدایایی از مفرغ دریافت نمود. در خراجی که علاوه‌تاً بر اهالی ماد مرکزی و پادشاهی‌های زاموا بسته شده در میان اقلام گوناگون در ضمن ظروف مفرغی بسیار وجود داشت. از سنگ نیشته‌ای که تیگلت پیلس سوم شاه آشور به مناسب لشکرکشی به اراضی ماننا در ۷۴۴ ق.م نقر کرده روشن می‌شود که وی اهالی بخش محدودی از ماننا را مجبور به پرداخت خراجی شامل ۹ تن سنگ لاچورد، ۱۵ تن اشیاء مفرغی و تعداد زیادی اسب و احشام نموده است.

ستاندن ۱۵ تن ظروف و لوازم مفرغی، طلا، نقره، مس و قلع از اهالی به این معنی است که پادشاهان آشوری از صنعت ذوب فلز و ساختن لوازم و افزار فلزی گوناگون در میان ماننایان مطلع بوده‌اند. بنابراین اقوام ماننایی مادی در سده‌های دهم تا هفتم ق.م فلزات گوناگون را استخراج کرده و با ذوب آنها افزارهای مختلف تولید می‌نموده‌اند. یعنی صنایع فلزی در میان آنان رواج داشت و به مرحله‌ای از تکامل رسیده بود.

دانسته است که «پیش از هزاره چهارم ق.م سومری‌ها ریخته‌گری فلز را می‌دانستند»^(۱) حتی چنانکه ذکر شد، سومریان شیوه استخراج آلومینیوم را هم می‌شناخته‌اند. ماننایان و مادیها که همسایگان و هم نزادان ایلامیان و سومریان بودند مسلماً از توفیقات سومریان در تکنولوژی اطلاع داشته و آن را آموخته بودند و این تکنولوژی به اندازه‌ای میانشان رواج داشته که شاهان آشوری مقدار ۱۵ تن ظروف مفرغی را به عنوان خراج از آنان ستانده‌اند.

مردمی که این مقدار ظروف مفرغی را، آنهم هر چند سال یکبار به طور متمادی خراج می‌دهد بی‌شك مس و قلع را یا به شکل مخلوط و یا بطور جداگانه استخراج کرده، سپس آلیاز آن‌ها (مفرغ) را تهیه نموده و به شکلی وسیع مورد استفاده قرار داده است.

از آنجاکه در اراضی ماننا- ماد حفاریهای باستانشناسی اندکی انجام شده، هنوز آثار مهم و اصلی مربوط به این تمدنها در اراضی آذربایجان و همدان مدفون است. بهمین دلیل نیز هنوز نمونه‌هایی از آثار مربوط به رشته‌های مختلف صنعتی اقوام مادی - مانایی در دست نیست. لیکن با در نظر گرفتن وجود نمونه‌های صنایع مختلف مربوط به تمدنها ایلامی، سومری، اورارتوبی، و کاسی، می‌توان گفت که این رشته‌های صنعتی مختلف در میان ماننایان و مادیها نیز رواج داشته و تا اندازه‌ای راه تکامل پیموده بوده است. یکی دیگر از این رشته‌های صنعتی نیز صنعت تولید شیشه بود که در میان سومریان و بابلیان تکاملی بسیار یافته بود. بابلیان نه تنها در تولید شیشه‌های معمولی بلکه حتی در تولید انواع شیشه‌های رنگین نیز مهارت داشتند.

همچنین صنعتگران مانایی - مادی برای کشاورزان سرزمین ماننا که گندمش در منطقه معروف بود خیش و افزار آهنی دیگر می‌ساختند. بر اساس مدارک تاریخی استخراج فلزات از معدن، و تجارت آن‌ها، حتی خرید و فروش آهن و صادرات آن به خارج در میان سومریان و بابلیان رواج داشت.^(۲) به نوشته منوچهر تسلیمی «در ویرانه‌های سومری مقدار کمی اشیاء آهنی نیز یافت شده‌اند ... از ۱۴۰۰ ق.م به بعد آشوریها آهن را به مقدار زیاد در ساختن افزارها و سلاح‌ها به کار می‌بردند»^(۳).

عدم آشنایی اقوام ماننا - ماد با فلزات گوناگون با توجه به همسایگی و مناسبات اقتصادی و فرهنگی و سیاسی آنان با اقوامی که به فلزات گوناگون از جمله آهن دست یافته و با استفاده از آن افزارها و سلاح‌های مختلف می‌سازد، امری غیر طبیعی است.

۱- تسلیمی، منوچهر، پیشین، ص ۶۳

۲- تسلیمی، همان، ص ۵۵

۳- تسلیمی، همان، ص ۶۴

ساختار اجتماعی در جامعه ماننا - ماد

به نوشته پژوهشگران تاریخ شرق باستان در جامعه ماننا - ماد توده مسلح افراد آزاد اهالی وجود داشته‌اند که دارای نقش اساسی در نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن جامعه بوده‌اند. از اسناد اقتصادی بدست آمده از استخراج که بزبان ایلامی و مربوط به اموری چون تجارت و پرداخت حقوق است ملاحظه می‌گردد که مزد بنایان، معماران، درودگران، سنگتراشان، مسکران و دیگر صنعتگرانی که در اوایل تأسیس سلسله هخامنشی در کاخ‌ها و عمارت‌پادشاهی بکار مشغول بوده‌اند هم بصورت نقدی و هم بصورت جنسی پرداخت می‌شده و این استادکاران از یکدیگر متمایز می‌گشته‌اند. در میان آنها صاحبان پیشه‌های گوناگون از جمله شبانان نیز وجود داشتند. این پیشه وران بدون تردید در عهد قوام دولت ماد در جامعه ماننا - ماد وجود داشته‌اند و بعدها در جامعه پارس نیز بوجود آمده‌اند. این گروههای صنفی تا اندازه‌ای وضع نظام اجتماعی آن عهد را روشن می‌سازند. در میان این گروهها مردو زن و کودکان دخترو پسر مشخص بودند این گروههای اجتماعی را کورتش - که کلمه‌ای ایلامی است - می‌خوانند اعضای این گروهها برده نبوده، افرادی کاملاً آزاد بودند. ما از آن رو آنان را دسته‌های اجتماعی کاملاً آزاد و نه برده خوانده‌ایم که جامعه ماد - ماننا از دوران باستان بر اساس اصول دموکراتیک اولیه‌ای که در نظام‌های قبیله‌ای و عشیره‌ای وجود داشت اداره می‌شد و این سیستم در میان آنان قوام داشت. کار در این دسته‌های اجتماعی کاملاً آزاده و بارضایت خاطر انجام می‌شد ولذا در این نظام اجتماعی، برده‌داری غیر ممکن بوده است. بنابراین سخن راندن از نظام برده‌داری در جامعه مادی بی معنی است. ذکر این نکته ضروری است که این افراد آزاد در جامعه ماد در عین حال سلحشور بوده و جنگاوران عادی سپاه محسوب می‌شدند و اینان در جامعه ماد - ماننا موجب ایجاد روحیه جنگاوری در سپاه شده و موفق به منقرض ساختن امپراتوی آشور شده‌اند در حالیکه این اندیشه‌های متعالی هرگز نمی‌تواند میان برده‌گان سرباز وجود داشته باشد و چنین سربازانی قادر به انجام کارهایی از این دست نخواهند بود. حتی هرودوت متذکر می‌شود که پارسیان خود با رغبت به جنگ می‌رفتند و خوب می‌جنگیدند لیکن سربازان اقوام دیگر را به زور شلاق به جنگ می‌بردند^(۱) هرودوت نمی‌گوید که پارسیان افراد دیگر اقوام را به عنوان برده به جنگ می‌بردند. یعنی در عهد هخامنشیان در جامعه پارسی نظام برده‌داری وجود نداشت، چنانکه در ماد نیز وجود نداشته است لیکن برخلاف دوران حکومت مادیها، در عهد

هخامنشیان ستم ملی پدید آمده بود.

درست است که پس از غلبه بر آشوریان ثروتی هنگفت به سرزمین ماد انتقال یافته و اعیان و بزرگان مادی ثروتمند شده بودند لیکن این امر برغم نوشتہ گتسیاس به هیچ وجه سبب بوجود آمدن برده‌داری در جامعه ماد نشد و چنین امری در مدتی اندک مقدور نیز نبود. احتمالاً اعیان ثروتمند شده مادی در بنای عمارت‌ها، کارهای خانه و دیگر امور از نیروی کار تهی دستان و فقرا استفاده بسیار نموده و آنها را استثمار می‌کردند. حتی شاید از برخی اسیران در منزل به عنوان خدمتکار استفاده می‌شده است، معهذا مراتب فوق به معنی وجود نظام برده‌داری در جامعه ماد نیست. حتی اشخاصی را که بعنوان خدمتکار (لوگالامش) در خانه‌های برخی اعیان کار می‌کردند نیز نمی‌توان برده نامید.

در ماننا - ماد عنوان "مردم سلحشور" اصطلاحی بود بسیار شایع و همه افراد آزاد جامعه هم سرباز و هم کشاورز شمرده می‌شدند. این دو کار سزاوار افراد آزاد بود و همه در جامعه چنین بودند یعنی در این جامعه برده وجود نداشت این نظام اجتماعی از جامعه مادی به پارسی نیز که تابع ماد بود راه یافته و اصطلاح توده مسلح افراد آزاد (مردم سلحشور) به آنجا نیز نفوذ کرده بود حتی بنایه گفته گز نفوذ بعضی از بزرگان پارسی مثلاً کوروش کهتر که به پیروی از فضایل قدیمی تظاهر می‌کردند حتی در پایان قرن پنجم ق.م شخصاً در کارهای باعدهاری و زراعت آن شرکت می‌جستند^(۱) بنابراین در جامعه مادی کسانی که چه در شهر و چه در دهات در بخش زراعت کار می‌کردند آزاد بودند و این کارها برای همه نوعی افتخار و نشانه داشتن حق شهروندی بود. ام دیاکونوف می‌نویسد:

"در ماد نیز چون پارس در قرن ششم مفهوم "مردم - سلحشور" یعنی ارتشی که در واقع تمام افراد آزاد آن سرزمین در آن شرکت داشتند هنوز در اذهان زنده بوده، به موازات این ارتش، در پارس و ماد ارتشی دائمی نزد شخص پادشاه (مثلاً "ده هزار تن جاودان" در پارس) و در پادگانها وجود داشته، ولی از لحاظ نظری هر فرد آزاد مردی جنگی بود، برخلاف برده‌گان و هر مرد جنگی از لحاظ نظری کشاورز بود و عضو جماعت روستایی و پیش از همه چیز پیشنهاد را داشت"^(۲).

بنابراین نخستین نشانه عضویت در جامعه ماد - ماننا جنگاوری و کار زراعت بود و فقط افراد آزاد شایسته این دو پیشه بودند و کار زراعت با امر جنگ از پیشه‌های افتخار آمیز اجتماعی و هم تراز بوده‌اند. این بدان معنی است که «در ماد قدیم اتساب به جامعه کشاورزان ظاهر»

شرط لازم وجودی فرد کامل حقوق جامعه بود»^(۱) همچنانکه مرد جنگی بودن شرط لازم آن بود. در عضویت افراد آزاد جماعات یعنی در انتساب آنان به دو پیشه جنگاوری و زراعت، منسوبیت به پیشه زراعت مهمتر بود یعنی مبنا کار و تلاش و تولید بود. از اینرو نیز داشتن زمین برای کار و تولید مسئله اصلی بود و کسی که زمین خود را از دست می‌داد، عضویت وی در جماعت نیز منتفی می‌شد. یعنی برای گذران زندگی و تأمین غذای خویش نیروی کار خود را در اختیار فردی متمول قرار می‌داد بدین ترتیب بعدها بتدریج طبقات اجتماعی و قشر استثمارگر و استثمار شونده پدید آمده است.

اکباتان

اکباتان یا همدان کنونی پایتخت دولت ماد بود. سبب شهرت این شهر در طول تاریخ بدون تردید عظمت و شکوه عمارت‌ها و کاخ‌های آن و شیوه معماری و هنر عالی بکار رفته در ساخت آنها بوده است.

در عهد شاهان ماد این شهر بسیار بزرگ، آباد و زیبا بود. در آن عهد در همدان قصرها و عمارت‌ها وابنیه بی‌بدیل و در گردآگرد شهر دیوار و حصار مرفوع وجود داشت. این عمارت‌ها لحاظ هنری و شیوه معماری مورد اقتباس تمدنها و دولت‌های بعدی قرار گرفتند. لیکن عمارت‌ها و کاخ‌های مزبور عجالتاً در زیر خاک مدفون‌اند و ما امروز درباره ویژگیهای این بناها، معماری و هنر بکار رفته در ساخت آنها از گزارش‌های اقوام و دولتهای همجوار ماد در آن عهد استفاده می‌کنیم.

برخی تحقیقات تاریخی نشان می‌دهد که نام همدان پیش از برآمدن دولت ماد "اکسایا"^(۲) بوده است این نام اشتقاقدی از یک کلمه کاسی است و عجالتاً معنای آن روشن نیست. دانسته است که کاسیان از اقوام آسیانی والتصاقی، زبان بودند و در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد در منطقه خاورمیانه دولتی نیرومند بوجود آورده‌اند. آنان در سده هیجدهم قبل از میلاد بر بخش غربی قلمرو ماننا - ماد و سراسر سرزمین بین‌النهرین استیلا یافته و مدت ۵۷۶ سال در اختیار خود داشته‌اند و سرانجام تنها در ۱۱۷۰ ق.م سلطه آنان به پایان رسیده است. آنان در همان زمان نواحی همدان کنونی را نیز اشغال نموده و در آنجا شهری ساخته و آن را "اکسایا"

خواندند. این شهر بعدها در دوران مادیها "هگباتان" نامیده شد.^(۱)

بنظر برخی پژوهشگران نیز تا پیش از قیام سال ۶۷۳ق.م نام همدان «کار-کاسی» بوده و نام اخیر پس از این قیام و در ارتباط با آن به نام "هنگ متنه" (محل اجتماع) تغییر و بمروز به صورت همدان تحول یافته است.

قید این نکته نیز ضروری است که در کتیبه تیگلت پیلس رپادشاه آشور که متعلق به سال ۱۱۰ق.م است، نام این شهر یا ذر بصورت "امدانه" ذکر شده است. این کلمه دارای تلفظی نزدیک به واژه همدان و یا هگمتان است. اگر بررسی‌ها و مدارک این موضوع را تأیید نمایند در آنصورت باید گفت که نام هگمتان در دورانی بسیار متقدم‌تر از جریان قیام ماد در ۶۷۳ق.م پدید آمده است. لیکن عجالتاً نمی‌توان در این باره نظری قطعی ارائه نمود.

«همدان در پای کوه الوند و در ابتدای جلگه پهناور حاصلخیز واقع است. آبهایی که از کوه بلند سرازیر می‌شود، از این جلگه بطرف قره چای روان است. جلگه حاصلخیز است و استعداد طبیعی آن زیاد... الوند از سنگ خارا ترکیب یافته و تقریباً از سایر کوهها جدا است، ولی از طرف شمال و غرب بواسطه بلندی اسدآباد به کوههای زاگرس (کردستان) اتصال می‌یابد... از طرف شمال و شرق این جلگه، وادی همدان واقع در سمت جنوب و جنوب غرب آن، رود گاما ساب جاری است. این دو وادی، که بسیار حاصلخیز می‌باشد، پر جمعیت است و آثار زیاد از ایام قدیم دارد. انسان حس می‌کند، که اینجا وقتی مرکز تمدنی بزرگ بوده و اهمیت امروزی همدان انعکاس ضعیفی است از موقعی که همدان داشته. چون این شهر در انتهای کوههای کردستان واقع است، بر تمام جلگه وسیع ایران مشرف می‌باشد و این محل ابتدای راهی است که از بین النهرين به ایران می‌آید. کوهها از طرف جنوب و شرق همدان را از حمله دشمنان حفظ می‌کند، آب و هوای آن خنک و حومه‌های آن حاصلخیز است. این صفات مزایایی است، که قابل مقایسه با جاهای دیگر نیست و همدان را پایتخت کرده است»^(۲).

نام این شهر در کتیبه‌های شاهان هخامنشی هگمتان و یا هنگمتان و در تاریخ هرودوت "آکباتان" نوشته شده که نام اخیر نیز در واقع تلفظی از همان کلمه هگمتان یا هنگمتان است. یقیناً بسیار پیش از دوران مذکور در جای همدان کنونی آبادی و تمدنی وجود داشته است. سنگ‌نگاره‌های متعلق به تمدن‌های بدوى که در نزدیکی این شهر کشف شده مؤید این حقیقت است. معهذا، اگر مدارک و آثار تاریخی موجود ملاک قضاوت گیرد، باید گفت که همدان دست کم در ۳۱۰۰ سال پیش شهری معروف بوده است. شاید نتوان در جهان شهری چنین کهن یافت

که تاکنون همچنان آباد مانده باشد.^(۱) بنای شهر رم که یکی از قدیمی‌ترین و مشهورترین شهرهای تاریخی جهان است به اواسط سده هشتم قبل از میلاد مربوط است.

و اما درباره معنای کلمه هگمتان = هنگمتان باید گفت که این کلمه بنظر دیاکونوف "هنگ متنه" (محل اجتماع) و یا کلمه ایلامی "هال ماتانا" به معنی (سرزمین مادها) است.^(۲)

همدان در دوران پایتختی اش، بزرگ و آباد و با شکوه بود. این شوکت و شکوه از دیرباز توجه مورخان را به خود جلب کرده و آنان را وادار به نوشتن مطالب جالبی نموده است. به عنوان مثال هرودوت درباره باروهای اکباتان چنین نوشتند:

"دز مرکزی اکباتانه (همدان) با هفت دیوار متحدم‌المرکز محاط بود که هر یک بلندتر از قبلی و به رنگهای مختلف ملوّن بوده (سفید و سیاه و سرخ و آبی و زرد و قهوه‌ای و کنگره‌ها نقره فام و زرفام بودند). ساکنان شهر خارج از این حصارها منزل داشتند."^(۳) منابع آشوری نیز گفته‌های هرودوت را تأیید می‌کنند.

قصرها و عمارت‌های این شهر در ایامی که پایتخت بود در منطقه بی‌بدیل و بسیار با شکوه و معظم بود. مورخی بنام "پولی بی" که دویست سال پیش از میلاد میزیسته از توصیف معاصران اسکندر و یا با استفاده از یادداشت‌های یک شاهد درباره کاخ‌های اکباتان چنین می‌نویسد:

"اکباتانه از نظر شکوه و زیبایی وصف پذیر نبوده و درون آن شهر کاخی قرار داشت که محیطش هفت استاد (بیش از یک کیلومتر) بود. تمام قسمت‌های چوبی بنا از چوب سدر یا سرو بود... تیرهای سقف و ستونهای سردها و دالانها با صفحات طلا پوشیده بود و سفالها از نقره خالص بود... ساختمان معبد آناهیتا نیز چنین بوده"^(۴).

تصویری که پولی بی ارائه می‌دهد به تقریب مربوط به سیصد سال بعد از انراض دلت ماد می‌باشد یعنی مدتها پس از غارت و چپاول‌های وحشتناکی که در نتیجه حمله کوروش و چیرگی اسکندر بوقوع پیوسته بود. با این وصف در سده‌های سوم و دوم پیش از میلاد هنوز صفحات بسیار طلا و نقره و تزئینات قیمتی قصر همدان همچون ایام پیشین باقی بود. علی‌رغم اینکه شاهان هخامنشی همدان را بدلیل اقلیم معتدل آن، استراحتگاه خویش ساخته و کاخ‌های آن را

۱- لازم به توضیح است که شهر تبریز براساس یافته‌های جدید در حفریات گنجی مسجد که از سال ۱۳۷۸ آغاز شده قدمتی دست کم ۳۵۰۰ ساله دارد. لذا این شهر را نیز باید در زمرة شهرهای کهن جهان که تاکنون آباد مانده است به شمار آورد. (رک، تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان ، مجید رضازاد عموزین‌الدینی، نشر احتر، تبریز ۱۳۸۰، حص

۲- تاریخ ماد، صص ۱۹ و ۴۴۸

[مترجم] ۵۹-۶۲

۳- همان، صص ۳۷۸-۳۷۷

تا اندازه‌ای تعمیر کرده بودند لیکن بدون تردید عمارت‌ها و کاخ‌های ساخته شده در زمان کیاکسار و آستیاک هنوز پا بر جا بودند.

یکی دیگر از مدارک تاریخی‌ای که حکایت از مجد و عظمت عمارت‌ها و کاخ‌ها و باعچه‌های ساخته شده در دوران قوام دولت ماد بخصوص در سالهای حکومت کیاکسار و آستیاک دارد توصیف و تعریف مورخان از عمارتی است که به در خواست آمی‌تیدا - که دختر یکی از دو شاه مذکور مادی بود - در بابل ساخته شده بود. عمارت و کاخ افسانه‌ای و باعی (باغهای متعلق بابل) که بروز تصویر نموده کاخ و باعی در همدان بود که آمی‌تیدا در آنجا بزرگ شده بود.

همدان تنها مرکز حکومت و کانون سیاست نبود بلکه یکی از مهمترین مراکز تجاری آن عهد نیز بود. در کنار شهرهای مهم و بزرگ دولت ماد چون "تامراکیس" (تبریز) و "رغه" (ری)، شهر همدان در آن عهد کانون اصلی تجارت منطقه بود. همه راههای تجاری از شرق به غرب و از شمال به جنوب از همدان می‌گذشت و شاهان آشور در کتبه‌های خویش همواره به این ویژگی همدان اشاره کرده‌اند.

پایان

اور مو کیتابخاناسی

<http://urmu.birolmali.com>